

بررسی ویژگی‌ها و ابعاد فطرت از نگاه قرآن

amadshahamat@chmail.ir

کمال‌احمد شهامت / دانشجوی دکتری فقه تربیتی جامعه‌المصطفی العالمية

rahnama@qabas.net

سیداحمد رهنمایی / دانشیار گروه علوم تربیتی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

پذیرش: ۹۴/۶/۱۹

دریافت: ۹۳/۷/۲۵

چکیده

از آنجاکه فطرت از مبانی مهم انسان‌شناختی در دانش تعلیم و تربیت است، این پرسش مطرح است که این مفهوم از نگاه قرآن به چه معناست و چه ابعاد و ویژگی‌هایی دارد؟ آیات مرتبط با فطرت را می‌توان در چهارده گروه دسته‌بندی نمود. پس از بررسی این آیات به روش تحلیلی - استنباطی می‌توان نکات ذیل را در سه بخش ارائه نمود. اول، نکات عمومی درباره فطرت: فطرت ذاتی و خدادادی است و نه اکتسابی که در همه افراد بشر همسان می‌باشد. فطرت اگرچه تغییرناپذیر است و از بین نمی‌رود، اما ممکن است ضعیف و فراموش گردد. گرایش‌ها و بینش‌های فطری نیازمند یادآوری هستند. عواملی نظیر تزکیه نفس باعث رشد داشته‌های فطری انسان می‌گردد. دوم، نکات درباره بعد شناختی فطرت: علاوه بر «خودشناسی فطری» انسان، بخشی از شناخت‌های فطری انسان مربوط به ربوبیت الهی و صفات وحدانیت، الوهیت، خالقیت و رازقیت الهی می‌باشد که از آن به‌عنوان «خداشناسی فطری» یاد می‌شود. سوم، نکاتی در بعد گرایش و انگیزشی انسان است: انسان دارای گرایش‌های فطری «خداپرستی فطری»، «کمال‌طلبی»، «فضیلت‌گرایی»، «میل به جاودانگی» و «حق‌گرایی» است. خداوند و دین او محبوب فطری انسان، و کفر، فسق، سرکشی و گناه، منفور فطری انسان است.

کلیدواژه‌ها: فطرت، فطرت الهی، ویژگی‌های فطرت، شناخت‌های فطری، گرایش‌های فطری.

مقدمه

در اسلام، یکی از مبانی اصیل تعلیم و تربیت این است که خداوند انسان را بر فطرت الهی خلق فرموده است. آیه فطرت (روم: ۳۰)، علاوه بر اینکه بنیادی‌ترین پایه دین یعنی شناخت و گرایش به خداوند را فطری می‌داند، خطوط کلی دین را نیز هماهنگ با فطرت معرفی می‌کند. شناخت‌ها و گرایش‌های فطری که موجب افتراق انسان از سایر حیوانات نیز هستند، اموری بالقوه‌اند و اگر در مسیر و بستر مناسب و به شکل صحیح رشد یابند، رفاه و سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین خواهد شد. این امر، هدف بعثت انبیای عظام علیهم‌السلام است (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، خ ۱، ص ۴۳). قرآن به‌عنوان کتاب انسان‌ساز، به فطرت انسان توجه ویژه نموده است. بررسی آیات مرتبط با فطرت انسان و استفاده و ویژگی‌های فطری انسان از این آیات، موجب شناخت بیشتر ابعاد فطرت می‌شود و به تبع آن، امکان بهره‌برداری از این مبنا در استخراج اصول و روش‌های تربیتی فراهم می‌گردد. پیشینه این تحقیق منابعی را دربر می‌گیرد که هر یک به سهم خود به تحلیل آیات فطرت پرداخته‌اند (جوادی، ۱۳۷۹؛ بهشتی، ۱۳۸۷؛ مطهری، ۱۳۸۷؛ مصباح، ۱۳۸۵ و ۱۳۹۱؛ رهنمایی، ۱۳۹۰). این منابع، هر یک به سهم خود شامل مباحثی ارزشمند در ارتباط با فطرت بودند که در این تحقیق مورد استفاده فراوان قرار گرفتند. پژوهش حاضر، پس از مفهوم‌شناسی دقیق فطرت، چارچوب و قالبی جدید و مفیدتر در مبحث بررسی آیات فطرت ارائه می‌نماید که استفاده‌های جامع‌تری در پی داشته است.

مفهوم‌شناسی قرآنی فطرت

واژه «فطرت» از ماده «ف ط ر» است که در قرآن و کتاب‌های لغت در سه معنا به کار رفته است:

۱. آفرینش: خداوند در قرآن کریم، منکران معاد را این‌گونه پاسخ می‌دهد: ﴿فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ (اسراء: ۵۱)؛ آنها [منکران معاد] به زودی می‌گویند: چه کسی ما را بازمی‌گرداند؟! بگو: همان کسی که نخستین بار شما را آفرید.

۲. شکافتن، گسستن و گشودن: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ﴾ (انفطار: ۱)؛ آن‌گاه که آسمان از هم شکافته شود (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۴۳۸).

۳. ابتداء و اختراع: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (فاطر: ۱). از ابن عباس نقل شده است: من معنای «فاطر» را نمی‌دانستم تا اینکه دو عرب بادیه‌نشین که در مورد چاه آبی نزاع داشتند، برای داوری نزد من آمدند، پس یکی از آن دو گفت: «أنا فطرْتُها»؛ یعنی من آن چاه را در ابتدا حفر کردم (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۴۳۳). امام صادق علیه‌السلام برای اولین شیری که پس از تولد حیوان از مادرش دوشیده می‌شود، تعبیر «الفطرة» به کار برده است (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۳۳۷). این کاربرد واژه فطرت می‌تواند به اعتبار اولین بار بودن آن باشد.

از میان این سه معنا، معنای اول و سوم با کلمه فطرت در آیه ۳۱ سوره «روم»، مناسبت دارد. بنابراین، خلقت به معنای آفرینش بدون سابقه، ابداع و اختراع است. از سوی دیگر، فطرت بر وزن فَعَّلَه است که این وزن بر حالتی خاص از هر چیز دلالت می‌کند. مثلاً، جلسه به معنای نوع و حالتی خاص در نشستن است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۴۱۸). بنابراین، فطرت به معنای نوعی خاص از خلقت است. با توجه به تعاریفی که از اسحاق بن الاثیر (ر.ک):

ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۵۸) و ابوالهثیم، اهل لغت معروف عرب (ر.ک: همان، ص ۵۶) در مورد فطرت نقل شده است، می‌توان این تعریف را برای فطرت ارائه نمود:

روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن (فطرت خدایی را پیروی کن)؛ این فطرتی است که خداوند مردم را بر آن آفریده است، آفرینش الهی تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. درحالی‌که شما به سوی او بازگشت می‌کنید و از او بهره‌بیزید و نماز را برپا دارید و از مشرکان نباشید.

خداوند در این آیه، انسان را موجودی معرفی می‌کند که دارای گرایشی درونی به خداوند و شناخت فطری و غیراکتسابی به اوست (مصباح، ۱۳۹۱، ص ۱۰۲). این فطرت الهی به همه شناخت‌ها و رفتارهای وی جهت خدایی می‌دهد و او را موجودی هدف‌دار می‌نماید. اکنون به بررسی این آیه می‌پردازیم:

۱) **فاء تفریع:** این فاء نشانگر ارتباط عمیق قبل و بعد آن است. در آیات گذشته این سوره در مورد مبدأ و معاد نکاتی مطرح شده است. بلافاصله بحث از فطرت و رجوع به این خلقت ویژه خداوند به میان آمده است. از این توالی می‌توان چنین نتیجه گرفت که این دو مسئله اساسی و مهم دین، بلکه اصل دین‌داری، در بازگشت انسان به فطرت الهی در درون خویش ریشه دارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۱۷۸؛ جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۰). به همین جهت است که امیرمؤمنان علی علیه السلام مهم‌ترین وظیفه رسولان الهی را آشنا ساختن آنها با میثاق فطرتشان دانسته است: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ... وَيَثْبُرُوا لَهُمْ دَقَائِنَ الْأَعْقُولِ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، خ ۱، ص ۴۳)؛ خداوند فرستادگانش را در بین مردم مبعوث نمود و انبیایش را پی‌درپی به سوی آنان فرستاد تا میثاق فطرت را از مردم طلب کنند... و گنجینه‌های عقول آنان را آشکار سازند.

۲) **فأقم وجهك للدين:** این تعبیر کنایی به این معناست که تمام گرایش و توجه خود را به طرف دین معطوف کن و

«فطرت آفرینش ویژه و ساختار خاصی است که تمامی توانمندی‌های بینشی و گرایشی ذاتی انسان را شامل می‌شود و خداوند انسان را بر آن ساخته، پرداخته و سامان داده است» (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۶).

لازم به تذکر است که تعریف فوق، تعریفی شرح اسمی است؛ زیرا فطرت از سنخ هستی است نه از سنخ ماهیت؛ بنابراین، دارای مفهومی از قبیل معقول ثانی فلسفی است. به دلیل اینکه ماهیت ندارد، فاقد تحلیل و تعریف ماهوی است و از این رو، دارای تعریف حدی و تعریف رسمی نمی‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۲۶).

آیاتی که از فطرت الهی آدمی سخن می‌گویند و معرفت‌های فطری و گرایش‌ها و کشش‌های متعالی و فراحیوانی انسان را بیان می‌کند، به چهارده گروه دسته‌بندی می‌شوند: ۱. آیه فطرت؛ ۲. آیه محبت؛ ۳. آیات الهام فطری نفس؛ ۴. آیات عالم ذر؛ ۵. آیات میثاق؛ ۶. آیات ذکری و تذکره؛ ۷. آیات نسیان؛ ۸. آیات جُور؛ ۹. آیات افتقار ذاتی انسان؛ ۱۰. آیات حنیف؛ ۱۱. آیات صبغة الله؛ ۱۲. آیات خلود و میل به جاودانگی؛ ۱۳. آیات مسخ هویت؛ ۱۴. آیات پرسشی، که تنها به ذکر سؤال اکتفا شده است (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۱).

در ادامه، این چهارده گروه از آیات قرآن کریم، به طور جداگانه بررسی می‌گردد.

۱. آیه فطرت

این آیه، شاخص‌ترین آیه قرآن در تبیین چیستی فطرت و امور مربوط به آن است.

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (روم: ۳۰ و ۳۱)؛ پس

فطرت توحیدی اساس و زیربنای تربیت الهی انسان است. بدون کشف این معنا، هرگز نمی‌توان به تربیت الهی انسان اندیشید. مهم این است که انسان بنا بر اقتضا و خواست فطرت خویش خدا را به یگانگی باور کند، آن‌گاه دعوت پیامبران و انذار و تبشیر الهی در مورد او کارگر خواهد بود. پیامبران بزرگ الهی در مقام تربیت انسان‌ها از همین ودیعه الهی به عنوان تکیه‌گاه و نقطه آغاز استدلال به یگانگی خداوند استفاده نموده‌اند (ره‌نمایی، ۱۳۹۰، ص ۲۶۷). احتجاج نمایشی حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر ستاره‌پرستان، ماه‌پرستان و خورشیدپرستان از همین مقوله می‌باشد (انعام: ۷۹-۷۹). آن حضرت با ابطال گرایش کافران و مشرکان، توجه همه را به وجود فاطر آسمان‌ها و زمین جلب فرمود. احتجاج تمثیلی حضرت یوسف علیه السلام با دو هم‌بند خویش نیز نمونه دیگری از همین رویکرد است (یوسف: ۳۶-۴۰). ایشان با یک تمثیل مقایسه‌ای زبان فطرت دو هم‌بند خود را گشود و توجه آن دو و همه مشرکان را به وجود الله واحد قهار جلب نمود (ره‌نمایی، ۱۳۹۰، ص ۲۶۷).

۵) فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لِيُتَبَدَّلَ لِخَلْقِ اللَّهِ: خداوند در این دو جمله، دو ویژگی از ویژگی‌های فطرت را بیان فرموده است: یک. همگانی بودن: همه افراد بشر یک سرشت دارند و تمامی آنها در همه زمان‌ها بر فطرت الهی هستند و سرشت و ساختار همه آنها یکی است و بدین سبب، آیین زندگی و سمت‌وسوی حیات همه آنها در یک مسیر می‌باشد (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸).

دو. تغییرناپذیری: نوع ساختار انسان ثابت است و در همه افراد انسان همسان و تغییرناپذیر است؛ زیرا این ساختار تکوینی است و هر آنچه تکوینی باشد، تغییرپذیر نیست. نه انسان را توان آن است که تکوین الهی را تغییر دهد و نه خداوند آن را عوض می‌کند؛ زیرا، براساس صریح

از آن (به خاطر توجه به سایر امور) غافل مشو. در اینجا مراد از دین، اسلام و معارف آسمانی آن است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۱۷۸).

۳) حَنِيفًا: «الْحَنَفُ» در برابر «الْجَنَفُ» می‌باشد. الجنف به معنای میل از استقامت به گمراهی است و الحنف به معنای میل از گمراهی به استقامت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۶۰). کسی که میل به حق دارد و همواره در مسیر حق حرکت می‌کند و بر آن استقامت می‌ورزد، حنیف می‌باشد (همان؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۵۷). در قرآن، مراد از حنیف، شخص باوقار و طمأنینه‌ای است که عاری از شرک در تمام ابعاد وجود خود باشد. وی همچنین از افراط و تفریط و تندی نابجا و تجاوز از مسیر مستقیم به دور می‌باشد (سیاه‌پوش، ۱۳۶۳، ص ۳۲). این معنا با مصونیت از شرک و مبرا بودن از اعتقادات انحرافی یهود و نصارا ملازم است. می‌توان گفت که اسلام و تسلیم در برابر حق و فرمان‌پذیری در برابر خداوند و گرایش تمام به دین و عبادت توأم با اخلاص برای خدا و پاک بودن از اعتقادات باطل، همگی از آثار و لوازم این مشی و شیوه صواب است (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۲۹۵). قابل توجه اینکه بر اساس سیاق این آیه می‌توان گفت: حنیفًا حال از فاعل «أَقِم» است.

۴) فَطَرَتِ اللَّهُ: در اینجا «فطرت» مفعول فعل محذوف اتبع یا أَلَزِمَ یا خُذَ می‌باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۱۷۸) و این‌گونه معنا می‌شود: از فطرت الهی پیروی کن و یا فطرت الهی را بگیر و ملازم آن باش (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۵). از عبارت «فطرت الله» می‌توان این ویژگی را استفاده نمود که فطرت، فقط از ناحیه خداست. بنابراین، در اینجا منظور، فطرت خدادادی و ذاتی است و فطرت، چیزی نیست که خود مردم آن را کسب کنند (مصباح، ۱۳۸۵، ص ۹۸). فطرت الهی انسان بر توحید سرشته شده است و این

این گسترش، در حقیقت، همان شکوفایی فطرت الهی انسان است (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸).

دو. «پارسایی»: انسان به کمک تقوا می‌تواند غرایز، اعضا و حتی افکار خود را مهار نماید و بدین وسیله، مسیر رشد و تعالی فطرت الهی خود را طی کند.

سه. «اقامه نماز»: از آنجاکه نماز عامل توجه به منشأ عالم هستی و پروردگار آن است، شخص نمازگزار خود را در مسیر ترسیم‌شده برای فطرت توحیدی خود قرار می‌دهد و این امر باعث رشد و تقویت و تعالی توحید در وجود انسان نمازگزار می‌گردد.

چهار. «پرهیز از شرک»: فطرت الهی تغییرناپذیر است، اما بدون تردید، شرک (چه خفی و چه جلی) می‌تواند آن را مستور نماید. شرک، چهره دل را از دین برگرداندن است. شرک، بیرون آمدن از تحت قیومیت فطرت است که نتیجه آن سرگردانی است (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۱)؛ بلکه فرد مشرک، مانند کسی است که از آسمان سقوط کرده و مرغان شکاری او را ربوده‌اند و یا باد او را به جایی دور افکنده است (حج: ۳۱). بنابراین، به منظور مختل نشدن روند شکوفایی فطرت الهی انسان، باید نسبت به انواع و مراتب شرک شناخت مناسب پیدا کرد و همواره از این عامل انحطاط انسان و جامعه برحذر بود.

خلاصه آنکه در این دو آیه، چهار ویژگی فطرت و پنج راهکار شکوفایی فطرت بیان شده است:

۱. گرایش به خداوند و خداپرستی، فطری است. از این گرایش با عنوان «عشق و پرستش» یاد می‌شود (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۵، ص ۷۱ و ۷۸؛ مطهری، ۱۳۸۷، ص ۸۳).
۲. فطرت انسان همگانی و همسان است.
۳. فطرت انسان تغییرناپذیر است.
۴. فطرت ذاتی و خدادادی است، نه اکتسابی.
۵. فطرت انسان قابل شکوفایی و تعالی می‌باشد. انابه،

آیه قرآن (تین: ۴)، ساختار انسان «احسن تقویم» است (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۶). البته فطرت به موجب عواملی مانند حس‌گرایی، سطحی‌نگری، نیازدگی، پندارگرایی، استکبار و گناه محجوب و مستور می‌گردد. در این صورت، انسان از فطرت خویش غافل می‌شود و از پیمودن راه فطرت بازمی‌ماند (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸).

۶) **ذَالِكَ الدِّينِ الْقَيِّمُ**: همان‌گونه که قوام گیاه به آب است، قوام انسان و زندگی انسانی به دین است؛ پس هرکه از دین فاصله گیرد، هویت انسانی او پژمرده می‌گردد و در نهایت، حیات انسانی او بر باد خواهد رفت. البته اکثر انسان‌ها فطری بودن دین و نیاز درونی انسان به دین را درک نکرده‌اند؛ بنابراین، به ارزش واقعی آن پی نبرده‌اند. به همین جهت، خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: **﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾** (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸).

حاصل آنچه که در این آیه گفته شد این است که اولاً: ای انسان‌ها! در راهتان «حنیف»؛ یعنی متمایل به وسط و در طریق مستقیم باشید. ثانیاً: بدانید که طی این راه مطابق فطرت شماست. ثالثاً: بدانید که فطرت توحیدی، گوهری است غیرقابل تغییر و تبدیل. رابعاً: بدانید نیازتان به مکتب ضروری است و تنها اسلام است که رافع نیازهای دینی شما و قیم شماست (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۶).

۷) **﴿مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾** پروردگار عالمیان پس از آیه فطرت، چهار عامل از عوامل اساسی شکوفایی فطرت را برمی‌شمرد:

- یک. «انابه»: انابه در لغت به معنای رجوع به خداوند به همراه توبه است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۷۷۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۲۷). این رجوع هنگامی صورت می‌پذیرد که شخص از همه جا ناامید باشد و تنها به خداوند دل بسته باشد. اینچنین رجوعی موجب گسترش شئون وجودی انسان و زوایای هستی او می‌شود.

(ر.ک: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۳۸؛ مطهری، ۱۳۸۷، ص ۷۹).

همان‌گونه که در بررسی آیه فطرت بیان شد، این کشش و محبت ذاتی انسان به دین و تنفر درونی افراد بشر از کفر و فسق و فجور قابل از بین رفتن نیست، اما ممکن با ایجاد شرایط خاص در خانواده و محیط و اجتماع مدسوس و مخفی شود و در ظاهر، محبوب‌های ساختگی جایگزین آن‌گردد. از این آیه، می‌توان این ویژگی‌ها را برای فطرت استفاده نمود:

- یکی از گرایش‌های انسان، «فضیلت‌گرایی» است.
- خداوند و دین او محبوب فطری انسان می‌باشد.
- کفر، فسق، سرکشی و گناه منفور فطری انسان است.

۳. آیات الهام فطری نفس

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که دلیل بر وجود فطرت الهی در انسان و اهمیت محوری این ودیعه الهی در سعادت یا شقاوت افراد است.

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس: ۷-۱۰)؛ و قسم به نفس (آدمی) و آن کس که آن را (آفرید و) منظم ساخت؛ سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد؛ که هرکس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد؛ و هر که (به) معصیت و گناه) آلوده‌اش ساخت، قطعاً نومید و محروم‌گشت. براساس آیات قرآن، خداوند هم جسم انسان را مستوی الخلقه آفرید (حجر: ۲۹؛ ص ۷۲) و هم روح او را (شمس: ۷). مستوی الخلقه بودن جسم انسان به چشم و گوش و دهان و سایر اندام ظاهری اوست. استواء خلقت روح انسان به الهام فجور و تقوا به آن است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۳، ص ۴۴۲). به بیان دیگر، اعتدال خلقت انسان به آگاهی از مایه سعادت و شقاوت خویش

پارسایی، اقامه نماز و پرهیز از شرک از جمله عوامل شکوفایی فطرت به‌شمار می‌روند.

۲. آیه محبت ایمان

قرآن کریم، خداوند و دین را محبوب انسان‌ها معرفی می‌کند و می‌کوشد تا به انسان‌ها بفهماند دین، تحمیل بر بشر نیست؛ زیرا اگر دین تحمیل بر بشر باشد هرگز اشتیاق نفسانی و جذب به آن حاصل نمی‌شود؛ کشش دایمی ذات موجودی به سمت چیزی که بیگانه از ذات آن باشد، فرض صحیح ندارد، و اگر انسان دین الهی را دوست دارد برای آن است که احکام آن پاسخ مثبت به خواسته‌های درونی اوست (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۹). از سوی دیگر، ساختار فطری انسان به گونه‌ای است که از کفر و فسق و عصیان‌گری گریزان است.

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾ (حجرات: ۷)؛ لیکن خداوند ایمان را برای شما دوست‌داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما زینت بخشید و کفر و فسوق و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت. آنان که چنین‌اند رشد یافته‌اند.

براساس این آیه، انسان به گونه‌ای سرشته شده است که تنها محبوب او خداست، وجودی که ازلی، ابدی و سرمدی است و زوال در او راه ندارد (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳). هر چه انسان در مسیر دین (که محبوب ذاتی انسان است) پیش رود، محبتش به راه و هدف بیشتر می‌گردد (بقره: ۱۶۵) و از راه افزایش محبت، لذت بیشتری عایدش می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۰).

در کتب تربیتی، از این میل به ایمان و مظاهر دینی و اخلاقی، و تنفر درونی از ردایل اخلاقی با عنوان «فضیلت‌گرایی انسان» و گریز از ردایل یاد شده است

- اصل فطرت الهی از بین نمی‌رود، لیکن ضعیف، فراموش، مدسوس در اغراض و غرایز می‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۶۷).

۴. آیات عالم ذر

از دیگر آیاتی که در ارتباط فطرت می‌توان به آن پرداخت و از آن شواهد و مؤیداتی را استفاده نمود، آیات مشهور به آیات عالم ذر است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنَّا نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ نَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۲ و ۱۷۳)؛ و (به یاد بیاور) هنگامی (را) که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسلشان را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه گردانید که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: «چرا، گواهی دادیم» تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این (امر) غافل بودیم. یا بگوئید پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما فرزندان پس از ایشان بودیم (و چاره‌ای جز پیروی از آنان نداشتیم). آیا ما را به خاطر آنچه باطل‌گرایان انجام دادند هلاک می‌کنی؟

به لحاظ تفسیری، این دو آیه از آیات مشکل قرآن‌اند. پرسش‌های زیادی در مورد این دو آیه مطرح است تا آنجا که برخی این دو آیه را از متشابهاتی دانسته‌اند که باید تفسیر آن را به اهلش وا گذاشت.

با وجود این، این‌گونه نیست که این آیات از همه جهت متشابه باشد و نتوان از آن هیچ استفاده‌ای نمود (سبحانی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۸۲).

«إذ» در این آیه منصوب به فعل «اذکر» است؛ یعنی: به یاد آور آن صحنه را که خداوند ذریه آدم از اصلا بپدران بیرون آورد و خود را به آنها نشان داد و از آنها درباره ربوبیت خود پرسش نمود و آنها از آن پاسخ دادند، تا آنکه

است و الهام صواب و ناصواب به وی باعث تسویه و تعدیل آفرینش او خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۲۶۷). براساس این آیه، آنچه را فطرت ادراک می‌کند، راه شهود است نه راه بحث و استدلال؛ پس عقل انسان می‌تواند در خدمت فطرت باشد؛ یعنی مشهودات فطرت را برهانی کند (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۳، ص ۴۴۲).

از آنجا که دین با فطرت الهی انسان هماهنگ است، و هدایت فطری الهی همگانی است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲-۵، ص ۳۰۵)، اگر کسی دارای فطرت سالم باشد، هرچند با تزکیه آن را شکوفایی نکرده باشد، دین را می‌پذیرد. با پذیرش دین، شکوفایی عقل نظری و عملی و رشد و نمو روحی حاصل می‌شود. اما اگر کسی درصدد تزکیه جان خود برآمد و تقوایشه شد، دین را صحیح‌تر و سریع‌تر می‌پذیرد و در شکوفایی خود براساس معارف دین سعی بیشتری می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۶۳۰). این تلاش پربرکت؛ یعنی پیمودن راهی که به رستگاری انسان منجر می‌شود (شمس: ۹). اما اگر شخص از عده‌ای باشد که نور هدایت فطری را خاموش و فطرت حق جو و خداطلب خود را در قبر اغراض و غرایز دفن کرده و مشتی خاک هوا و هوس را بر او ریخته و در حقیقت، آن را زنده به گور می‌کنند، بر اثر دفن فطرت (شمس: ۱۰) به هلاکت می‌افتند (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۴۳). قابل توجه اینکه خداوند این حقیقت را پس از یازده مرتبه قسم خوردن بیان فرموده است که نشانگر اهمیت و برجستگی این موضوع می‌باشد.

از این آیات می‌توان چند ویژگی فطرت را استفاده نمود:

- روح انسان هم مانند بدن او مستوی‌الخلقه است و این امر با الهام الهی فجور و تقوا محقق گشته است که در فطرت الهی انسان متجلی می‌باشد.

- تزکیه نفس باعث رشد داشته‌های فطری انسان می‌گردد.

حالات درونی خویش، به «خودشناسی فطری» تعبیر می‌شود پس در مجموع، انسان دارای دو شناخت فطری است: خودشناسی فطری و خداشناسی فطری. براساس این آیه، می‌توان به برخی ویژگی‌های فطرت اشاره نمود:

- معرفت و شناخت فطری یکی از ابعاد فطرت است. - علاوه بر «خودشناسی فطری» انسان، بخشی از شناخت‌های فطری انسان مربوط به ربوبیت الهی و صفات وحدانیت، الوهیت، خالقیت و رازقیت الهی می‌باشد که از آن به عنوان «خداشناسی فطری» یاد می‌شود.

۵. آیات میثاق

عهد و پیمان الهی از انسان‌ها مبنی بر عدم تبعیت از شیطان و پرستش خداوند، یکی دیگر از مجموعه آیاتی است که بر اثبات فطرت می‌توان به آنها استناد نمود:

﴿الْمَ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (یس: ۶۰-۶۱)؛ ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟! و اینکه مرا پرستید که این راهی است مستقیم؟! مراد از «عهد» در این آیه، یا پیمان فطری است که

تخلف‌ناپذیر است یا پیمان عقلی است که از عقول به تناسب درجات آنها اخذ شده است یا عهدی است که به واسطه ارسال فرستادگان و رسولان الهی از بنی آدم اخذ شده است. براساس این آیات، جهت‌گیری سرشت انسان مشخص شده است. طاعت و عبادت خداوند و نفی اطاعت شیطان که امر به نافرمانی خداوند می‌دهد، مضمون این پیمان الهی است. در بیان علت منع اطاعت شیطان، آمده است که او دشمن شماست و کار او اغواگری و خارج کردن انسان‌ها از مسیر فطرت

در قیامت مدعی غفلت از آن نشوند و این آیه نشان می‌دهد، صحنه دیدار اولاً، وجود داشته است؛ ثانیاً، اکنون نیز هست و ثالثاً، به یادآوردنی است؛ زیرا اگر تذکر و یادآوری آن ممکن نبود احتجاج به آن صحیح نبود، همان‌گونه که دعوت به تذکر آن مفید نمی‌بود (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۳۰۵). طبق این آیات، تمام انسان‌ها در پی رویارویی و گفت‌وگوی مستقیم با خداوند، به گونه‌ای از معرفت به او دست یافته‌اند که اثر آن باقی است و هیچ عذری برای شرک به خداوند باقی نگذاشته است. چنین معرفت خطاناپذیر و عذربراندازی، جز با علم حضوری و شهودی تطبیق‌پذیر نیست. تحلیل واژه «رب» و بررسی لوازم شناخت شهودی شخص با عنوان رب، ما را به این مطلب رهنمون می‌شود که در شهود خداوند در واقعه میثاق، تمامی افراد بشر علاوه بر ربوبیت الهی، برخی از صفات مانند وحدانیت، الوهیت، خالقیت و رازقیت را نیز شناخته‌اند (مصباح، ۱۳۹۱، ص ۱۰۲-۱۲۳).

چنین معرفت‌های شهودی و حضوری جز با معرفت فطری سازگار نیست؛ بنابراین، این آیه دال بر فطرت و وجود معرفت‌هایی است که خداوند با آنها بر بنی آدم احتجاج می‌کند.

لازم به توجه است که این معرفت و شناخت نسبت به خداوند، علاوه بر شناخت هر فرد آدمی نسبت به وجود خودش است. هر فردی از افراد بشر دارای علم حضوری است و بی‌واسطه از وجود خویش آگاه است. علاوه بر این، به حالات درونی خویش نظیر شادی، محبت، رنج، غم، ترس و... آگاه است و این خودآگاهی درونی به وسیله حواس ظاهر و در شکل ادراک حسی و از طریق عناوین کلی و مفاهیم عقلی نیست، بلکه خود و حالات خود را حضوراً می‌یابد (طباطبائی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۰؛ بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۹۷). از این شناخت انسان به خود و

کسی آوردن است. تذکر از باب تفعل به معنی یادآوری است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۲۸).
از آنجا که مفهوم «ذکر» و مشتقات آن به معنای یادآوری است و یادآوری هم باید مسبوق به علم باشد، این آیات می‌تواند قرینه‌ای بر وجود معرفت‌های فطری باشد که خداوند آن را به بشر عطا فرموده است و پیامبران مأمور یادآوری و تذکر، و زنده نگه داشتن و رشد آنها در جان انسان‌ها می‌باشند (سبحانی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۶۰)؛ معارف فطری‌ای که ممکن است به واسطه غفلت، گناه و مشغول شدن به دنیا و زخارف آن از صفحه ذهن انسان کنار رود و در زیر تلی از غرایز و شهوات مدفون گردد.
از این دسته آیات، یک ویژگی فطرت استخراج می‌شود: - بینش‌های فطری الهی در عین داشتن جایگاه راسخ در عمق جان انسان، نیاز به یادآوری و زنده نگه داشتن دارند تا زیر غبار روزمرگی و دلبستگی به دنیا مدفون نگردند.

۷. آیات نسیان

مجموعه‌ای از آیات قرآن به «نسیان بشر» پرداخته است. متعلق این فراموشی، یا خداوند است (حشر: ۱۹)؛ توبه: ۶۷)؛ یا خلقت خود انسان (یس: ۷۸) و یا معاد انسان‌ها (سجده: ۱۴).

نسیان به این معناست که انسان آنچه را در درون او به ودیعه گذاشته شده از یاد ببرد؛ حال این فراموش کردن به خاطر ضعف او باشد یا به خاطر غفلت و یا عامداً این کار را صورت دهد (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۴۱۳).
منشأ تمامی این فراموشی‌ها، فراموش کردن فطرت الهی انسان است (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۵۸)؛ فراموشی که همه یا بخشی از داشته‌های فطری الهی شخص را شامل شود. این دسته آیات در حقیقت تکمیل‌کننده آیات تذکره است که در عنوان قبل مورد

خداخواهی و توحیدی آنهاست؛ همان‌گونه که در طول تاریخ، مصادیقی فراوان، از حضرت آدم تا سایر اقوام و ملل، برای این فریب‌خوردگی نسبت به وسوسه‌های شیطان ذکر شده است (صادقی، ۱۳۶۵، ج ۲۵، ص ۸۸).
این آیه نیز به عنوان یکی از شواهد بر فطرت توحیدی انسان قابل استناد است.

نکات مستفاد از این آیات را می‌توان این‌گونه برشمرد: - تبعیت از شیطان مانع مهم در راه شکوفایی فطرت الهی و حرکت به سمت توحید است.
- برای آنکه فطرت توحیدی انسان آشکار شود و فرصت ظهور و بروز یابد، پرهیز از تبعیت اوامر شیطان و مقابله با وسوسه‌های او لازم است.

۶. آیات ذکری و تذکره

در قرآن کریم، مجموعه آیاتی وجود دارند که در آنها عنوان «تذکر» برجسته است. در برخی از این آیات، قرآن «تذکره» نامیده شده (مدثر: ۵۴ و ۵۵) و در برخی، به پیامبر عنوان «مذکر» داده شده است (غاشیة: ۲۱ و ۲۲). نیز در برخی دیگر، تذکر سبب نفع رساندن به مؤمنان شمرده شده (ذاریات: ۵۵) و بی‌توجهی به تذکرهای الهی و فراموش کردن آنها عامل نزول عذاب بر برخی از اقوام دانسته شده است (انعام: ۴۴).

راغب در معنای «ذکر» گوید: ذکر یعنی یاد کردن، خواه با زبان باشد یا با قلب و هر دو خواه بعد از نسیان باشد یا از ادامه ذکر. گاهی مراد از ذکر، هیئت نفسانی است که شخص به واسطه آن می‌تواند آنچه را از دانایی به دست آورده حفظ کند و آن، مانند حفظ است الا آنکه حفظ به اعتبار نگه داشتن و ذکر به اعتبار حاضر کردن آن در ذهن است. و گاهی به حضور شیء در قلب و همچنین به قول اطلاق می‌شود. تذکره به معنی پند دادن و چیزی را به یاد

بررسی قرار گرفت. در آیاتی که خداوند می‌فرماید: ﴿نَسُوا اللَّهَ﴾ (توبه: ۶۷؛ حشر: ۱۹)، مراد این است که آنها در حاق جانشان، و در ساختار وجودشان خداوند و معرفت‌های الهی را فراموش کردند. این فراموش کردن در پیشگاه الهی جرمی بزرگ محسوب می‌شود که کیفری سخت را به دنبال دارد. حاصل سخن آنکه، این آیات نیز می‌تواند دلیلی دیگر بر اثبات فطرت و شناخت‌های فطری باشد.

براساس این آیات، می‌توان یک ویژگی فطری بیان نمود و نکته‌ای در شکوفایی فطرت برداشت کرد:

- شناخت‌ها و گرایش‌های فطری انسان، با وجود جایگاه محکم و تغییرناپذیر بودن، ممکن است به دلایلی مختلف به فراموشی سپرده شود (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۷).
- بلا و سختی، خداپرستی فطری را زنده می‌کند (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۴۰).

۸. آیات جُور (پناه‌جویی)

براساس آیات قرآن، بشر وقتی احساس خطر کند، علل و اسباب ظاهری را فراموش می‌کند و به سوی خداوند گرایش کرده و حضرتش را می‌خواند (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۹). در لغت، به این عمل انسان «جُور» گویند (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۲۳). به این حقیقت (که انسان در هنگام ناراحتی و بلا به سوی خدا گرایش می‌کند و با ناله از او کمک می‌خواهد)، در برخی آیات قرآن تصریح شده است (نحل: ۵۳؛ مؤمنون: ۶۳-۶۵).

این ناله نجات‌خواهی، که اختصاص به مؤمنان ندارد، کاشف از بینشی شهودی و گرایشی خاضعانه در پیشگاه هستی محض و علیم صرف و قدیر نامحدود است که نه چیزی از علم بی‌کران او غایب است و نه چیزی از توانمندی نامحدودش خارج می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۹).

جایگاه این بینش شهودی و گرایش در فطرت الهی انسان است. این ودیعه الهی اگرچه ممکن است بر اثر عوامل مختلف مکتوم و مستور گردد، اما در شرایط دشوار که امید انسان از همه چیز و همه کس قطع می‌گردد، خود می‌نماید و انسان را به گره‌گشا و فریادرس حقیقی رهنمون می‌شود. پیمودن راه فطرت در حال «ضراء» و احساس خطر آسان‌تر است؛ بنابراین، قرآن کریم به طور مبسوط حالت خطر را مطرح می‌کند و می‌گوید: شما در حال خطر متوجه خدا می‌شوید، در حال خطر به مبدئی تکیه می‌کنید که تمام علل و اسباب را بتواند مهار کند، و خود هرگز در معرض زوال نباشد (همان، ص ۲۱۰).

از این آیات می‌توان یک ویژگی فطری را استفاده نمود: - نهاد و فطرت انسان بر این است که اگر علل و اسباب ظاهری قطع شد، فقط خدا را می‌خواند و از او مسئلت می‌نماید.

۹. آیات افتقار ذاتی انسان

خداوند در دو آیه از قرآن فقر و احتیاج‌مندی ذاتی انسان را به او گوشزد، و در برابر آن، هجده مرتبه خود را با صفت «غنی» توصیف نموده است (سبحانی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۳۵). این مسئله چنان برجسته و استوار است که به‌عنوان یکی از نخستین براهین اثبات صانع در قرآن مطرح می‌شود (ر.ک: همان، ص ۱۲۹).

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾
﴿وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ (محمد: ۳۸)؛ خداوند بی‌نیاز است و شما نیازمندید.

فطرت خداخواهی که مقوم درونی همه انسان‌هاست، در تمام آنان یکسان است؛ همان‌گونه که عامل بیرونی،

یعنی دین که سرپرست این فطرت و قیّم بیرونی اوست، در همگان یکسان است. از این دو آیه استفاده می‌شود که فقر به خدا، مقوم انسان است و دین خدا که رافع این فقر است به‌عنوان عین‌الحیات و آب زندگانی است. بنابراین، مقوم درونی انسان، یعنی فطرت او همان عطش به کمال، به نام خداخواهی و خداجویی است و قیّم بیرون او همان آب زندگانی، به نام دین است که با پیمودن آن صراط مستقیم، حتماً به هدف می‌رسد (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۶).

بنابراین، یک ویژگی برای فطرت استفاده می‌شود: - چون فقر و نیاز از لوازم یا جزو ذات انسان است، انسان قهراً در تمام حالات حتی پس از وجود نیز محکوم به فقر بوده و پیوسته نیازمند قلمداد خواهد گردید.

۱۰. آیات حنیف

مجموعه آياتی از قرآن کریم بر «حنیف بودن» انسان‌ها تأکید دارد. این آیات، که شمار آنها به دوازده آیه می‌رسد، بیشتر بر شخصیت حضرت ابراهیم علیه السلام به‌عنوان نماد حنیف بودن تمرکز یافته است. در این بخش از این مجموعه آیات، خداوند گاه به توصیف آن حضرت پرداخته است (بقره: ۱۳۵؛ آل‌عمران: ۶۷؛ نساء: ۱۲۵؛ انعام: ۷۹ و ۱۶۱؛ نحل: ۱۲۰) و گاه به پیروی از آیین آن حضرت که نماد یکتاپرستی است، امر فرموده است (آل‌عمران: ۹۵؛ نحل: ۱۲۳). در بخشی دیگر از این دسته آیات، به طور مستقل به حنیف بودن در دین‌داری و خداخواهی امر شده است (حج: ۳۱؛ بینه: ۵؛ یونس: ۱۰۵؛ روم: ۳۰).

ذیل آیه فطرت، معنای واژه «حنیف» بررسی شد و بیان شد: حنیف کسی است که میل به حق دارد و همواره در مسیر حق حرکت می‌کند و بر آن استقامت می‌ورزد. مراد از حنیف در قرآن، شخص باوقار و طمأنینه‌ای است که از افراط و تفریط و تندى نابجا و تجاوز از مسیر

مستقیم به دور باشد. مرجع این حق‌گرایی در درون انسان قرار دارد؛ همان فطرت خداشناس و خداگرا که همچون چراغی، انسان را به سوی پروردگارش رهنمون می‌شود. این دعوت‌های متعدد به حق‌گرایی در حقیقت، دعوت به بازگشت به فطرت الهی است که ملاک حق است و می‌تواند در قالب آیین و دین الهی رشد یابد و انسان را به کمال نهایی برساند. در کتب انسان‌شناسی و تربیت اسلامی مبحثی با عنوان «حقیقت‌جویی انسان» ذکر شده است. حقیقت‌طلبی و دانش‌دوستی یکی از گرایش‌های بنیادین است و نخستین گنجینه گران‌بهای تمدن و فرهنگ بشری است. این گرایش، از نظر فیلسوفان همان «کمال‌نظری» انسان است؛ یعنی انسان بالفطره در پی کمال‌نظری است و می‌خواهد حقایق جهان را درک کند. روان‌شناسان به این گرایش، «حس حقیقت‌جویی» گویند و بیان می‌دارند که این حس در سن دو تا سه سالگی در کودک بیدار می‌شود و نشانه آن سؤالات فراوان است که کودک از اطرافیان می‌پرسد (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۷۴ و ۷۵). این میل فطری، انسان را به دانستن و آگاهی و احاطه کامل بر حقایق هستی وامی‌دارد و براین اساس، انسان پیوسته به دنبال کشف مجهولات است و می‌خواهد جهل را از ساحت اندیشه خود بزدايد (مصباح، ۱۳۸۵، ص ۶۲). تمایل به دریافت حقیقت هستی، آشنایی به رازهای طبیعت، آگاهی بر قوانین حاکم بر هستی، بصیرت بر آغاز و فرجام جهان و انگیزه‌ای استوار در آفرینش فرهنگ و تاریخ دیرپای بشر می‌باشد (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۳۷). آیات حنیف که بر محور حق‌گرایی شکل گرفته بود نیز می‌تواند به همین میل، البته به شکل متعالی و رشدیافته آن، اشاره داشته باشد. براساس این دسته آیات، می‌توان به نکاتی درباره

بنابراین، یک ویژگی برای فطرت استفاده می‌شود: - چون فقر و نیاز از لوازم یا جزو ذات انسان است، انسان قهراً در تمام حالات حتی پس از وجود نیز محکوم به فقر بوده و پیوسته نیازمند قلمداد خواهد گردید.

۱۰. آیات حنیف

مجموعه آياتی از قرآن کریم بر «حنیف بودن» انسان‌ها تأکید دارد. این آیات، که شمار آنها به دوازده آیه می‌رسد، بیشتر بر شخصیت حضرت ابراهیم علیه السلام به‌عنوان نماد حنیف بودن تمرکز یافته است. در این بخش از این مجموعه آیات، خداوند گاه به توصیف آن حضرت پرداخته است (بقره: ۱۳۵؛ آل‌عمران: ۶۷؛ نساء: ۱۲۵؛ انعام: ۷۹ و ۱۶۱؛ نحل: ۱۲۰) و گاه به پیروی از آیین آن حضرت که نماد یکتاپرستی است، امر فرموده است (آل‌عمران: ۹۵؛ نحل: ۱۲۳). در بخشی دیگر از این دسته آیات، به طور مستقل به حنیف بودن در دین‌داری و خداخواهی امر شده است (حج: ۳۱؛ بینه: ۵؛ یونس: ۱۰۵؛ روم: ۳۰).

ذیل آیه فطرت، معنای واژه «حنیف» بررسی شد و بیان شد: حنیف کسی است که میل به حق دارد و همواره در مسیر حق حرکت می‌کند و بر آن استقامت می‌ورزد. مراد از حنیف در قرآن، شخص باوقار و طمأنینه‌ای است که از افراط و تفریط و تندى نابجا و تجاوز از مسیر

فطرت اشاره نمود:

رنگ‌خدایی که برترین رنگ‌هاست امر شده است که حقیقت این امر به تبعیت و گرامی‌داشت فطرت الهی بازگشت دارد.

- حق‌گرایی یکی از گرایش‌های انسانی است که می‌توان آن را شکل رشدیافته «حقیقت‌جویی» انسان دانست.

۱۲. آیات خلود و میل به جاودانگی

در آیات قرآن بحث خلود جایگاه مهمی دارد. خداوند بارها از این حقیقت سخن گفته است، به گونه‌ای که این واژه و مشتقات آن بیش از هشتاد و پنج بار در این کتاب انسان‌ساز تکرار شده است.

- بدون حق‌گرایی حرکت انسان در مسیر یکتاپرستی ناممکن است.

- حق‌گرایی از درون به کمک دین الهی از بیرون می‌تواند ضامن سعادت انسان باشد.

۱۱. آیه صبغة الله

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾ (بقره: ۱۳۸)؛ رنگ‌آمیزی الهی (را پیروی کن) و کیست بهتر از خدا در نگارگری؟ و ما فقط پرستش‌کنندگان اویم.

در فطرت انسان، در کنار بینش توحیدی و گرایش به خداوند یکتا، کشش به خلود و میل به حیات جاودانه قرار داده شده است. براساس آیات قرآن، برخی اقوام با ساختن بناهای عظیم و مستحکم به دنبال ارضای همین میل یعنی جاودانگی بوده‌اند (شعراء: ۱۲۹). همچنین در قرآن از انسان‌هایی سخن به میان آمده است که آرزو داشتند هزار سال عمر کنند (بقره: ۶۹). پیداست که عدد هزار، نماد کثرت است و این اشخاص در حقیقت میل به بقا و جاودانگی داشتند.

«صبغة الله»، یعنی نوع رنگی که خداوند در متن تکوین زده است؛ یعنی رنگ خدایی. درباره دین آمده است که دین رنگ خدایی است، رنگی است که دست حق در متن تکوین و در متن خلقت، انسان را به آن رنگ، متلون کرده است (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۲۵). این کلمه هم مانند «فَطَرَتَ اللَّهُ» مفعول فعل محذوف «اتَّبِعْ» یا «الْزِمْ» یا «خُذْ» می‌باشد (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۶۹). بنابراین، «صبغة الله» این‌گونه معنا می‌شود: از رنگ الهی پیروی کن و یا رنگ خدایی را بگیر و ملازم آن باش.

در داستان حضرت آدم، شیطان نیز از همین میل استفاده کرد و موجب فریب حضرت آدم و حوا گردید (اعراف: ۲۰؛ طه: ۱۲۰). ابلیس می‌توانست از غرایز آدم مانند میل به غذا، میل به آب، میل جنسی و... استفاده نماید، اما این کار را نکرد و از میل به خلود و جاودانگی آدم استفاده نمود. از این نکته می‌توان استفاده کرد که این میل از همه امیال انسانی قوی‌تر است (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۹۳).

خداوند، انسان را با صبغة توحید و یکتاپرستی آفریده و این رنگ توحیدی سازنده انسانیت انسان است و از ذات او جدا نیست. قرآن کریم، اسلام را صبغة الهی نفوس آدمی می‌داند؛ به طوری که خداوند وقتی انسان را آفرید او را با رنگ دین‌خواهی خلق کرد. هر رنگی که رنگ دین الهی نباشد، رنگ‌آمیزی کاذب است (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۸).

البته ارضای این خواسته درونی انسان در حیات دنیوی وی امکان ندارد؛ زیرا دنیای محدود و فانی نمی‌تواند ظرف حیات ابدی و نامحدود باشد (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۳۶۴). خداوند به حضرت رسول ﷺ این مسئله را گوشزد می‌کند که هیچ‌کس در این دنیا باقی

در این آیه، انسان به قدرشناسی و تبعیت از

مسخ به معنای عوض شدن شکل و صورت و به شکلی قبیح در آمدن است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۵۵). حال این تغییر شکل مربوط به صورت باطنی باشد یا ظاهری (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۱۱، ص ۱۰۳).

براساس این آیات، اگر انسان در شرایطی، اسیر هوای نفس، شهوت و غضب شود دچار مسخ هويت می‌شود. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که هويت انسان چیست که قرآن از مسخ آن هويت سخن به میان آورده است؟ در پاسخ به این سؤال، باید به سه نکته کلیدی توجه کرد: ۱. هويت، یعنی ساختار و آفرینش ذاتی انسان؛ ۲. مسخ و دگرگونی آن ساختار؛ ۳. اینکه انسان دارای دو ساختار است: ساختار پیشین و ساختار پسین.

مسخ هويت، یعنی آن ساختار اصلی عوض شده است؛ زیرا آن افراد از میثاقشان برگشته‌اند. از آیات مسخ هويت مشخص می‌گردد که انسان دارای ساختاری اصلی است و افراد مورد بحث در آیات فوق، به دلایلی از آن ساختار برگشته‌اند. به بیان دیگر، این‌گونه افراد دارای ساختار پیشین و ساختار پسین هستند. ساختار پیشین همان فطرت است؛ زیرا ما فطرت را به نوعی خاص از آفرینش تعریف کردیم که عبارت از ساختاری تکوینی است. براساس همین ساختار تکوینی است که ما آینه‌وند، الهی و نمایانگر صفات خداوند هستیم. از سوی دیگر، ساختار پسین این افراد مطرح شده که به واسطه عملکرد خود آنها ایجاد شده است. این ساختار، همان مسخ هويت است. براساس این آیات، می‌توان گفت:

- ساختار فطری انسان اگرچه تغییرناپذیر است، اما ممکن است به واسطه سوءاختیار و ارتکاب مناهی الهی کاملاً مستور و مدسوس شود تا آنجا که هويت و شخصیت فرد به صورتی غیر از حقیقت انسانی او درآید.

نخواهد بود و همگی به سرای بعدی منتقل می‌شوند (انبیاء: ۳۴). ظرف تحقق خلود انسان، حیات اخروی اوست؛ حیاتی که شکل آن را خود انسان به تناسب اعمالی که در دنیا انجام داده است، معین می‌کند. آیات فراوانی بر حضور ابدی افراد بشر در بهشت و یا جهنم تأکید دارند (فرقان: ۱۵؛ ق: ۳۴).

علاوه بر آیات فراوان قرآن که به این گرایش اشاره دارند، حقیقت این میل را با علم حضوری که مهم‌ترین روش کشف و شناخت این‌گونه پدیده‌های روانی است، می‌توان یافت. هر کسی فطرتاً میل دارد به حیات جاوید و زیست ابدی واصل شود (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۴۰).

این میل اگر در مسیر صحیح هدایت شود، موجب رغبت و توجه انسان به حیات اخروی می‌گردد و زمینه‌ساز تلاش انسان برای حرکت در صراط مستقیم الهی خواهد بود.

از این آیات یک ویژگی قابل استفاده است. - یکی از ویژگی‌های فطری انسان، میل به جاودانگی است.

۱۳. آیات مسخ هويت

در قرآن کریم آیاتی مشاهده می‌شود که در آنها از مسخ برخی افراد سخن به میان آمده است. در برخی از این آیات به مسخی اشاره شده که به واسطه آن، توان هر حرکتی از انسان سلب شود (یس: ۶۷). در برخی آیات، بیان شده انسانی که از داشته‌های انسانی خود استفاده نمی‌کند، از حیوانات پست‌تر می‌شود (اعراف: ۱۷۹). در برخی دیگر از این آیات به انسان‌هایی اشاره شده که به واسطه ارتکاب مناهی الهی به «میمون‌هایی رانده‌شده» تبدیل شدند (بقره: ۶۵؛ اعراف: ۱۶۶).

۱۴. آیات پرسشی

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که در آنها سؤالی طرح شده است بدون اینکه پاسخی برای آن ذکر شده باشد.

چند نمونه از این دسته آیات را ذکر می‌کنیم:

- ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ (رحمن: ۶۰)؛ آیا

پاداش احسان جز احسان است؟!

- ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾

(زمر: ۹)؛ بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟!

- ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا

وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (فصلت: ۳۳) کیست

خوش‌گفتارتر از آن کس که دعوت به سوی خدا کند و

عمل صالح انجام دهد و گوید: من از مسلمانانم؟!

استفهام به کاررفته در این دسته آیات، استفهام تقریری

است (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۵۲). اکنون سؤال این است که

چرا خداوند به این سؤالات پاسخ نداده است و اینکه

بالاخره حوزهٔ پاسخ‌گویی به این سؤالات کجاست؟

در علم معانی و بیان در پاسخ به این سؤال گفته شده

است که در این دسته آیات، به دلیل بدهت پاسخ، تنها به

ذکر سؤال اکتفا شده است؛ یعنی این سؤالات جزو بدیهیات

هستند و بدیهیات قضایی هستند که «قیاسات‌ها معها». و

لازم به ذکر است که بدیهیات جزو فطریات می‌باشند.

تاکنون تعدادی ویژگی‌های فطری انسان از چهارده

گروه آیه استفاده شد. البته برخی از ویژگی‌ها از آیاتی غیر

از گروه فوق‌الذکر قابل استفاده است. مهم‌ترین این

ویژگی‌ها، «کمال‌جویی» انسان است که از آن به

«سعادت‌طلبی» نیز تعبیر می‌شود (پژوهشگاه حوزه و

دانشگاه، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵۱۸). انسان به طور فطری به

کمال‌گرایی دارد و هر چیز را که در آن کمالی مشاهده

کند، برای کسب آن تلاش می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۷۹،

ص ۵۸). گرایش انسان در اصل به سوی کمال مطلق

است، اما به تبع آن کمال مطلق، به کمال‌های محدود و

مقطعی نیز گرایش دارد. گرایش به کمال مطلق، حقیقی و

گرایش به سایر کمال‌ها، مجازی است. انسان از همان آغاز

زندگی و در مراحل مختلف عمر خود براساس فطرت

الهی‌اش در پی پروردگارش است و او را می‌جوید و در

طول زندگی هرچند به اشیا، اشخاص، ثروت، مقام، زن و

فرزند، دوست و غیره دل می‌بندد، اما تا زمانی که آنها را

در اختیار ندارد، در پی آنهاست و چون به دست آورد،

دلزده گردد. این نشانه آن است که تمامی این امور،

کمالاتی مجازی و محدود هستند و دل او به جای دیگر

بسته شده است (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۷).

برخی از آیات قرآن را می‌توان ناظر به این ویژگی

فطری انسان دانست:

۱. ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ

الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ

كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ (احزاب: ۷۲)؛ ما امانت [الهی و بار

تکلیف] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛

پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند،

و [لی] انسان آن را برداشت؛ همانا او ستمگری نادان بود.

براساس بیان علامه طباطبائی ذیل این آیه، می‌توان

گفت که این آیه به طور ضمنی دلالت بر کمال‌جویی

انسان دارد. اگر انسان کمال‌جو نبود، پس چرا بار سنگین

امانت و جان‌شینی پروردگار را پذیرفت؟ با وجود

کمال‌خواهی انسان است که توصیف او به «ظلم و جهول

بودن» در صورت عدم التزام به پذیرش بار امانت الهی

معنا می‌یابد (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۹).

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا

فَمَلَاكِيَهُ﴾ (انشقاق: ۶)؛ هان ای انسان، تو در راه رسیدن به

پروردگارت به سختی تلاش می‌کنی و سرانجام او را

دیدار خواهی کرد.

انسان به واسطهٔ وجود ربطی و وابستگی واقعی، پیوسته

به سوی پروردگار عالم در حرکت بوده است. این حرکت و

نتیجه‌گیری

از مجموع چهارده گروه آیات بالا، بیست و هفت نکته قابل استفاده است. مجموع این نکات در سه بخش قابل دسته‌بندی است:

الف. نکته‌های عمومی در مورد فطرت انسان:

۱. فطرت انسان همگانی است.
۲. فطرت اولیه بشر در همه افراد آن همسان می‌باشد.
۳. فطرت انسان تغییرناپذیر است.
۴. فطرت ذاتی و خدادادی است، نه اکتسابی.
۵. فطرت انسان قابل شکوفایی و تعالی می‌باشد. برخی از عوامل شکوفایی فطرت عبارتند از: انابه، پارسایی، اقامه نماز و پرهیز از شرک.
۶. تزکیه نفس باعث رشد داشته‌های فطری انسان می‌گردد.
۷. اصل فطرت الهی از بین نمی‌رود، لیکن ضعیف، فراموش و مدسوس در اغراض و غرایز می‌گردد.
۸. شناخت‌ها و گرایش‌های فطری انسان، با وجود جایگاه محکم و تغییرناپذیر بودن، ممکن است به دلایلی مختلف به فراموشی سپرده شود.
۹. بینش‌ها و گرایش‌های فطری در عین داشتن جایگاه راسخ در عمق جان انسان، نیاز به یادآوری و زنده نگذاشتن دارند تا زیر غبار روزمرگی و دلبستگی به دنیا مدفون نگردند.
۱۰. چون فقر و نیاز از لوازم یا جزو ذات انسان است، قهراً آدمی در تمام حالات محکوم به فقر است و پیوسته نیازمند قلمداد می‌گردد.
۱۱. ساختار فطری انسان اگرچه تغییرناپذیر است، اما ممکن است به واسطه سوءاختیار و ارتکاب مناهی الهی کاملاً مستور و مدسوس شود تا آنجا که هویت و شخصیت فرد به صورتی غیر از حقیقت انسانی او درآید.
۱۲. تبعیت از شیطان مانع مهم در راه شکوفایی

پویش، حرکتی صعودی، تکاملی و ارتقایی است. این آیه از واقعیت عینی پرده برمی‌دارد و آن عبارت است از کمال‌خواهی انسان و پی‌جویی کمال مطلق و جاوید از سوی انسان. ممکن است به هر دلیل، انسان‌ها در مسیر زندگی دنیوی، کمال‌های نسبی و یا بدلی را به جای کمال مطلق و جاوید برگزینند، اما در حقیقت، همگی به سوی رب‌العالمین کشیده می‌شوند و در این مسیر حرکت می‌کنند.

۳. ﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ (عادیات: ۸)؛ و راستی او سخت شیفته خیر است.

بعید نیست مراد از «خیر» در این آیه مطلق خیر باشد؛ بدان معنا که دوست داشتن خیر و کمال برای انسان امری فطری و ذاتی است؛ البته ممکن است به اشتباه، متاع دنیا و زیورهای آن را مصادیق این کمال بگیرد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۳۴۷). این آیه با توجه به تأکیدهای متعدد ادبی‌اش، به روشنی بیانگر کمال‌جویی انسان است.

۴. ﴿وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ (بقره: ۲۱۰)؛ و [همه] کارها به سوی خداوند بازگردانده می‌شود.

این آیه، که مضمون آن در آیات متعدد تکرار شده است، به روشنی بیانگر این حقیقت است که هدف غایی انسان پروردگار است و کمال مطلق و خیر جاوید و ارزش بی‌منتها اوست و بازگشت همه امور به سوی او می‌باشد (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۰).

خلاصه آنکه براساس آیات بالا، اولاً، انسان ذاتاً کمال‌جوست و ثانیاً، کمال متناسب با انسان و ساختار وجودی او کمال مطلق است. مصداق این کمال مطلق و نامحدود، پروردگار عالمیان است. در حقیقت، ساختار وجودی انسان به دنبال اوست، اگرچه در ظاهر به کمال‌های نسبی یا بدلی مشغول باشد (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۱).

- یکی از ویژگی‌های فطرت انسان، کمال‌طلبی است.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، صبحی صالح، قم، هجرت.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، بیروت، دارالفکر.
- بهشتی، محمد، ۱۳۸۷، مبانی تربیت از دیدگاه قرآن، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹، درآمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی ۱ (فلسفه تعلیم و تربیت)، چ نهم، تهران، سمت.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، تفسیر موضوعی قرآن کریم، چ دوم، قم، اسراء.
- ، ۱۳۸۳، تفسیر تسنیم، چ دوم، قم، اسراء.
- ، ۱۳۸۶، ریحق مختوم، چ سوم، قم، اسراء.
- ، ۱۳۸۷، تفسیر تسنیم، قم، اسراء.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، الدارالشامیه.
- رهنمایی، سیداحمد، ۱۳۹۰، آرا و اندیشه های تربیتی اندیشمندان مسلمان (مکتب تربیتی علامه طباطبائی)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- سیحانی، جعفر، ۱۳۶۳، منشور جاوید قرآن، قم، توحید.
- سیاهپوش، سید محمود، ۱۳۶۳، آیین فطرت، چ دوم، تهران، امیرکبیر.
- صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۶۵، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، چ دوم، قم، فرهنگ اسلامی.
- طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۳۸۴، اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی مرتضی مطهری، تهران، صدرا.
- ، ۱۴۱۷ق، میزان، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چ سوم، تهران، ناصر خسرو.
- طریحی، فخرالدین، ۱۴۱۶ق، مجمع البحرين، چ سوم، تهران، کتاب فروشی مرتضوی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، کتاب العین، چ دوم، قم، الهجرة.
- قرائی، محسن، ۱۳۸۳، تفسیر نور، چ یازدهم، تهران، درس هایی از قرآن.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، الکافی، چ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۵، به سوی خودسازی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ، ۱۳۹۱، معارف قرآن ۱-۳ (خداشناسی، کیهان شناسی، انسان شناسی)، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصطفوی، حسن، ۱۴۰۲ق، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز کتاب للترجمة والنشر.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۷، فطرت، چ هجدهم، تهران، صدرا.

فطرت الهی و حرکت به سمت توحید است.

۱۳. برای آنکه فطرت توحیدی انسان فرصت ظهور و بروز یابد، پرهیز از تبعیت او و وسوسه های شیطان لازم است.

ب. نکته هایی در حوزه شناخت های فطری:

۱. روح انسان مستوی الخلقه است و این امر با الهام الهی فجور و تقوا محقق گشته است که در فطرت الهی متجلی می باشد.

۲. شناخت فطری یکی از ابعاد فطرت است.

۳. علاوه بر «خودشناسی فطری» انسان، بخشی از شناخت های فطری انسان مربوط به ربوبیت الهی و صفات وحدانیت، الوهیت، خالقیت و رازقیت الهی می باشد که از آن به عنوان «خداشناسی فطری» یاد می شود.

ج. نکته هایی در حوزه گرایش های فطری:

۱. گرایش به خداوند و خداپرستی، فطری است. از این گرایش با عنوان «عشق و پرستش» یاد می شود.

۲. «فضیلت گرایی» از گرایش های فطری انسان است.

۳. خداوند و دین او محبوب فطری انسان می باشد.

۴. کفر، فسق، سرکشی و گناه منفور فطری انسان است.

۵. بلا و سختی، خداپرستی فطری را زنده می کند.

۶. فطرت انسان بر این سرشته شده که اگر اسباب

ظاهری قطع شد، فقط خدا را می خواند و از او یاری می جوید.

۷. حق گرایی یکی از گرایش های انسانی است که

می توان آن را شکل رشد یافته «حقیقت جویی» انسان دانست.

۸. بدون «حق گرایی» حرکت انسان در مسیر

یکتاپرستی ناممکن است.

۹. حق گرایی از درون به کمک دین الهی از بیرون

می تواند ضامن سعادت انسان باشد.

۱۰. از ویژگی های فطری انسان، «میل به جاودانگی» است.

۱۱. ویژگی مهم دیگر فطرت انسان، «کمال طلبی» اوست.